

بدین شایستگی جشنی...

نویسنده: جلال متینی

بهار ۱۳۶۵ در حالی آغاز شد که ایران نامه در سال های طلایی خود بود، ولی ایران تب جنگ با ایران را پشت سر می گذاشت. نوروز ۶۵ برای مسئولین و همکاران ایران نامه همراه با غم و شادی بود. متینی در اوضاع آشفته ایران که بسیاری عزیزان خود را در جنگ از دست داده اند، و بسیاری دیگر ترک وطن کرده و در پنج قاره دنیا زندگی می کنند، درباره «مقاومت فرهنگی ایرانیان برای پاسداری از آیین ها و سنت های ملی» سخن می گوید. او سال نو را به همه ایرانیان داغدار تبریک می گوید:

نوروز بر همه کسانی مبارک باد که در هفت سال گذشته در سوگ صدها هزار عزیز خود... جامه سپاه از تن به در نکردند و با چشمانی اشکبار ولی با دل هایی پر امید به افق های روشن می نگرند...

و نیز نوروز بر همه کسانی مبارک باد که در این سال ها از بد حادثه، ناگزیر به ترک یار و دیار گفته به اجبار در سرزمین های بیگانه، به صورت مهمان ناخوانده رحل اقامت افکنده اند و در شرایط طاقت فرسای در به دری و غربت و دوری از وطن و خویشان و آشنایان خود رنج می برند...



نقی حکمت مکن از بهر دل عامی چند

نویسنده: سهراب سراوانی

این مقاله به نوعی در نقد مجموعه مقالات محمدعلی جمالزاده با عنوان «دمی چند با شادروان دکتر قاسم غنی» نگاشته شده است. مقالات جمالزاده در شماره‌های پیشین ایران نامه منتشر شده بود و مضمون کلی آنها «شرح خلیقات ما ایرانیان» بود. سراوانی به طور کوتاه این مقالات را بدین ترتیب خلاصه می‌کند «ایرانی دستخوش فساد می‌مزن است، تا حدی چاره ناپذیر». لذا سراوانی بر خود لازم می‌داند تا نقدی بر این مطالب بنگارد.

سراوانی ابتدا به شیوه تحقیق و سلوک جمالزاده خرده می‌گیرد. او معتقد است جمالزاده در عمر رسای خود از حسن ایرانی بودن لذت برده و کمتر دامن‌گیر معایب آن بوده است. همچنین زندگی طولانی در غرب باید «بعضی اصول ابتدائی نقد و تحلیل و تحقیق» را می‌آموخت. چنان که مثلا ایشان باید لحاظ می‌کرد که وقتی از سفرنامه‌نویسی یا شاعری نقل قول می‌کند باید زمینه بحث را لحاظ کند. مثلا اینکه سفرنامه‌نویسان با آشنایی اندکی نسبت به فرهنگ ایرانی دست به قلم می‌برده اند و مانند آن.

نویسنده معتقد است شرایط ایران در طول تاریخ منحصر به فرد بوده است و در برخی بزنگاه‌ها ایران و ایرانی مجبور به انجام کاری بوده‌اند که باید آن را انجام می‌دادند. مثلا در زمانی که ایران و روم تنها قطب‌های جهانند بودند، سروری و سلطه ایران بر جهان تنها چاره ایران بوده است، در غیر اینصورت محکوم به زوال می‌شدند. این یک «ضرورت تاریخی» برای ایرانیان بوده است. اینکه شاهان ایرانی ستمگر و جابر و بهره‌کش بوده‌اند بسیار درست است، اما این «رسم دنیای قدیم و آیین بشری بوده است که هنوز هم بقایایش به رنگ دیگر در سراسر جهان ادامه دارد».

انهدام ساسانیان را نباید انقراض یک سلسه شاهی دید، بلکه انقلابی بود که لاجرم شد و حاصل «اتحاد دین و دولت» بود که کار را به نقطه غیرقابل بازگشت کشاند. فتح اعراب با دین جدیدشان نیز برای ایرانیان بدون پاسخ نماند. مقاومت فرهنگی ایرانیان در این مساله به شکل دیگری رخ داد. شیعه‌گری ایرانیان و دفاع آنها از خاندان علی (ع) به نوعی مقاومت در برابر دین قالبی بود که اعراب تحمیل می‌کردند. **تشیع دست پرورده ایرانیان است.** این ابومسلم خراسانی بود که سرانجام سلسه اموی را منقرض کرد. در دوره عباسیان نیز ایرانیان دست از مقاومت برنداشتند. نهضت‌های اشروسنه، نخشب، طبرستان، سیستان و خراسان در حالی شکل می‌گرفت که ایرانیان تا حدودی عزت خود را بازیافته بودند.

به طور کلی ایرانی چه می‌خواست؟ او حفظ «ایرانیت» را می‌خواست. ایرانیت مفهوم بسیار مبهم و مرموزی است و گاه ناپیدا است. خط سیری است که در تمام تاریخ ایران با فراز و نشیب باقی مانده است. ایرانی گاه با گردن کلفتی و گاه با خضوع و انعطاف سعی کرده که این خط را نگه دارد. ای بسا راز و اشاره‌ای که در ادبیات

ایران حداقل در برهه‌های خاصی به شکل پررنگ می‌نماید، فریاد کردنِ همین خط بوده است. «ایرانی بر مرز نفی و قبول نشسته بود». نه جانب نفی را گرفته و نه جانب قبول را. «ایرانی قرن‌هاست که متزلزل زیسته و بنابراین عجیبی نیست که «انسجام خاطر» نداشته باشد». از زمانی که دروازه هایش باز شده در معرض هجوم نظامی و فرهنگی بوده و لاجرم به دفاع و زندگی. آیا قومی که هزاران سال سروری کرده می‌توانست به راحتی پس از شکست از اعراب خلع شخصیت کند؟

پس از فتح ایران توسط اعراب، مدتی زمان لازم بود که شخصیت ایرانی از خلال متون علمی و فکری بیرون بزند. ابتدا این متون عربی بود و سپس به فارسی گرایید. اسلام از حجاز آمد، اما تمدن اسلامی در ایران شکل گرفت. **«فرهنگ ایران بعد از اسلام... از مقاومت و اعتراض هستی گرفت و همین خط را تا به امروز کم و بیش ادامه داده است»**. نگارش شاهنامه فردوسی اعاده حیثیت ایرانیان در حوزه زبان بود، چنان که در مدت کوتاهی زبان فارسی دومین زبان رایج تمدن اسلامی شد. عرفان هم پاسخ ایرانیان به تحجر دینی بود. عرفان و علم گرچه در مقابل هم دیده می‌شوند، اما هر دو پاسخ‌هایی نسبت به جمود دینی هستند.

در دوره صفوی اتفاق جدیدی رخ می‌دهد. ایرانیان دین و حکومت را برای اولین بار بعد از قرن‌ها فاصله به دست می‌گیرند. دیگر لازم نیست شیعی بیاندیشند و سنی زندگی کنند. اما همین مطلب پویایی ایرانیان را می‌ستاند. برای اولین بار شیعه که تاکنون در اقلیت بود به اکثریت تبدیل می‌شود و احساس نیاز به تجهیز و دفاع از بین می‌رود. حتی حمله مغول چنین کاری با ایران نکرد. ایران در مقابل حمله مغول مقاومت فکری کرد، اما در برابر حکومت صفوی به نقطه خماری رفت. شعر این دوره که به «سبک هندی» معروف است خود گواه این گنگی و آشفتگی نزد ایرانیان است. در همین دوره که ایرانیان مقتدر هستند و حریف ندارند، «نوحه سرا» می‌شوند و مشکلات خود را به سرگذشتگان می‌ریزند. راه به خرافه می‌روند و بالاخره آشنایی با غرب «سنگی در این مرداب می‌افکند».

اما این آشنایی هم گره از فکر آشفته ایرانیان باز نمی‌کند. مشروطه گامی به جلو بود که ناکام ماند، ملی شدن نفت و نهضت مصدق به کودتا انجامید، آزادی پس از رفتن رضا شاه به هرج و مرج انجامید و افزایش قیمت نفت به قیمت بدبختی اقتصادی ایرانیان تمام شد. مجموع این احوال تذبذب و دوگانگی برای ایرانیان آورد: گرایش به افراط و تفریط. این افراط و تفریط بیش از همه نزد **روشنفکران** (یا طبقه فاضله) ایرانیان شکل گرفت که همین طبقه بدنه حکومت را شکل می‌دهند. بسیاری از انتقادهای جمالزاده کم و زیاد به این طبقه اصابت می‌کند. اینها بودند که «وطن در چمدان» بودند و تنها وقتی رفتند یادشان افتاد ایرانی هم بوده است. به قول شکسپیر در نمایشنامه اتلو «تو را کشتم تا دوستت بدارم».

اما از همه اینها گذشته مگر کشورهای متمدن و صنعتی امروز جهان بی عیب و نقص هستند؟ همین ها بمب و اسلحه را بر سر مردم فقیر خالی می کنند. همین ها که چند سال پیش مسافران ایرانی را با منت می پذیرند، چون کیسه هاشان پر پول بود، امروز پشت سفارت خانه هایشان برای گرفتن ویزا صف است و بر سر ما منت می گذارند. نویسنده در انتهای مقاله می گوید «به رغم این بدبینی ها من آینده ایران را درخشان می بینم، به شرطی که دنیا سیر رو به کینه ورزی و انهدام و انحطاط را متوقف کند، وگرنه... از ایران به تنهایی چه توقع؟».

درباره «چرا اسلامی!»

نویسنده: جلال متینی

مقاله جلال متینی با عنوان «چرا اسلامی!» پیشتر در نشریه ایران نامه «سال چهارم، شماره ۲» منتشر شده بود و نقد و نظرات بسیاری را برانگیخته بود. ادعای متینی در مقاله اول آن بود که استفاده از صفت اسلامی در پس عباراتی مانند هنر غلط انداز و نادرست است. او معتقد است تنها زمانی می توان چنین تهوری به خرج داد که «تمام آثار هنری اقوام و ملت های مختلف از دیرباز، فقط بر اساس ضابطه دین و مذهب تقسیم شده باشد» که این نیز در جهان مرسوم نیست. حتی اگر منظور از اسلامی اشاره به سرزمین های اسلامی و اسلام نشین باشد، عای رغم اینکه چنین استفاده ای در زبان فارسی مرسوم نیست، بازهم باید تتبع جامعی از تمام این اقالیم صورت پذیرد. این تقسیم بندی نیز در جهان مرسوم نیست. همچنین متینی ادعا کرد که اگر چنین پیش رویم باید آثار نقاشی و مجسمه سازی سده های گذشته که مربوط به آلات موسیقی، باده گساری، عیش و نوش و مجالس طرب است را نیز جزو هنر اسلامی بدانیم، حال آنکه همه می دانند که چنین دسته بندی ای صحیح نیست. لذا پیشنهاد متینی این بود که به جای این دردسرهای بی پایان به همه آنها به راحتی «هنر ایرانی» بگوییم.

در این شماره متینی به ادامه بحث می پردازد. او نظر برخی از رجال سیاسی، مذهبی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایرانی، نهادها و چهره های مطرح را درباره «هنر اسلامی» جمع آوری کرده است تا نشان دهد چه اختلاف فاحشی بین این نظرات وجود دارد و آرا آنها تا چه حد اختلاف دارد.

آیت الله خمینی: «اسلام با هیچ علمی مخالف نیست، با هنر نیز مخالف نیست، منتها باید تفکیک کرد هنری را که متعهد و در خدمت انقلاب است، از هنری که مضرست و غیرجدی. آنچه مملکت و جوانان ما را به تباهی می کشاند با اسلام مغایرست. هنر صحیح، هنری است که در خدمت مملکت و مردم است...».

میرحسین موسوی: «هنر تازه ای که در کشور ما بوجود آمده... و شایسته پشتیبانی است... هنری است که رابطه اش با هنر شاهنشاهی چه به صورت مخالفینش و چه موافقینش، بریده است. هنری است متعلق به مردم،

جوشیده از متن مردم که عمیقا درصدد آن است تا خلاهای موجود بین خود و هنر اسلامی قدیم را پرکنند... این هنر از درون توده‌های میلیونی مردم می‌جوشد، از آرمان‌های آنها خبر می‌دهد... این هنر شدیداً حاکمیت نظام اسلامی را در خود دارد. در این هنر ما جا به جا طنین و آوای ارزش‌های اسلامی را چه به صورت شکلی (فرمیک) و چه به صورت محتوایی می‌یابیم...».

رضا مظلومی (فصلنامه هنر): «... بر مومنان هنرمند و هنرمندان مومن است که قیام کنند و اقدام نمایند. مومن به انقلاب، مومن به مکتب الهی، مومن به انسانیت اصیل و اصالت انسانی، مومن به زندگی با معنا... هنر اسلامی باید گفت که همانند همه اسناد اسلامی است و تعریف آن، شناسایی دقیق آن، رسالت آن و نحوه کارگیری از آن، همه را آنگونه که از سایر اسناد اسلامی، استفاده می‌کنیم، باید تصور کرد... هنر نقش میانجی بین «انسان» و «رسالت الهی» به ویژه در نقش رابط بین «انسان» و «ولایت» بین «انسان» و «امامت» و بیشتر از همه در کار «تعمیم امامت» است... هنر اسلامی باید که رسول را با رسالت توأم کند.»

میرزا رضی: پیشتر گفته شد که غزالی و ملامحمدباقر مجلسی طرح و نقاشی هر ذی روحی را مجاز نمی‌دانستند و توصیه کرده بودند اگر چنین تصاویری در منازل هست، یکی از اعضایش را از بین ببرند. مثلاً یک چشمش را کور کنند. میرزا رضی که چنین مطالبی را می‌دانست و از طرقتی مردی زیرک بود، دستور داده بود نقاشی‌های روی کاشی‌هاش منزلش را یک چشم تصویر کنند، که نماز خواندن در آن مباح باشد.

جلال خالقی: «اگر یک نقاش ایرانی حتی موضوع همه تابلوهای خود را از اسلام بگیرد: معارج پیامبر، یوسف و زلیخا و ... این نقاش یک نقاش ایرانی است و هنر او هنر ایرانی.»